٤ـ تئوری انقلاب مداوم در عمل چگونه بود؟

همانگونه که دیدیم، رادک، در انتقاد خود از تئوری ما، "تاکتیک ناشی از آن" را نیز به انتقاد خود اضافه می کند. این بخش اضافی بسیار اهمیت دارد. انتقاد رسمی استالینیستی از "تروتسکیسم" در مورد این مسئله به طور محتاطانه ای به تئوری محدود می شود.. لکن این برای رادک کفایت نمی کند. او به مبارزه علیه یک مشی تاکتیکی (بلشویکی) معین در چین دست زده است. او در پی بی اعتبار ساختن این مشی بوسیله تئوری انقلاب مداوم است. و برای این کار، لازم است نشان دهد و یا چنین وانمود کند که شخص دیگری قبلاً به اثبات رسانیده که مشی تاکتیکی غلطی در گذشته از این تئوری ناشی گردیده است. در اینجا رادک مستقیماً خوانندگان خود را به اشتباه می اندازد. ممکن است که خود او به تاریخ انقلاب، که هرگز در آن شرکت مستقیم نداشته، آشنا نیست، لکن ظاهراً او ابداً به خود زحمت نداده که مسئله را به کمک اسناد موجود بررسی کند. در حالیکه مهمترین اسناد آن در جلد دوم مجموعه آثار من موجودند، و بررسی آن برای هر فردی که سواد خواندن داشته باشد، امکان پذیر است. و لذا، محض اطلاع رادک باید بگویم که علیرغم این حقیقت که من تمام سال ۱۹۰۵ را مخفیانه در روسیه و سال ۱۹۰۶ را در زندان گذراندم، مع الوصف تقریباً در کلیه مراحل انقلاب اول، بین من و لنین در مورد ارزیابی نیروهای انقلاب و وظایف متوالی آن توافق کامل وجود داشت. من مجبورم در اینجا خود را به عرضه حداقل استدلالات و اسناد محدود کنم.

در مقاله ای که در فوریه ۱۹۰۵ نوشته شد و در مارس همان سال به چاپ رسید- یعنی دو سه ماه پیش از اولین کنگره حزب بلشویک (که در تاریخ بنام سومین کنگره حزب ثبت شده)- چنین نوشتم:

"مبارزه سرسختانه میان مردم و تزار، که چیزی جز پیروزی نمی شناسد، قیام سراسری ملی به عنوان نقطه اوج این مبارزه، حکومت موقت به عنوان اوج انقلابی

پیروزی مردم بر دشمن دیرینه شان، خلع سلاح ارتجاع تزاری و تسلیح مردم بوسیله حکومت موقت، تشکیل مجلس مؤسسان براساس آراء عمومی، مساوی، مستقیم و مخفی- باری اینهاست مراحلی که بطور عینی برای انقلاب تعیین شده اند." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص ۲۳۲)

کافیست که این جملات با قطعنامه های کنگره ماه مه ۱۹۰۵ بلشویک ها مقایسه شوند تا همبستگی کامل من با بلشویک ها در فرموله کردن مسایل اصولی روشن گردد.

این یک مورد منحصر به فرد نیست. هماهنگ با این مقاله، من در پطرزبورگ، با موافقت کراسین، تزهائی راجع به حکومت موقت فرموله کردم که در آن زمان مخفیانه به چاپ رسیدند. کراسین از این تزها در کنگره حزب بلشویک دفاع کرد. جملات زیرین لنین نشان می دهند که او تا چه اندازه آنها را تأیید کرد:

"من کاملاً خود را در نظریات رفیق کراسین سهیم می دانم. طبعاً به عنوان یک نویسنده من جمله بندی فرمول را مورد توجه قرار دادم. اهمیت هدف مبارزه به طرز کاملاً صحیحی توسط رفیق کراسین نشان داده شده، و من با او کاملاً موافقم. اگر روی تسخیر موضعی که برای آن می جنگیم حساب نکنیم، نمی توانیم برای آن مبارزه کنیم." (جلد ششم، ص ۱۸۰)

بخش اعظم ماده الحاقی مفصل کراسین- که خواندن آن را به خواننده توصیه می کنم- در قطعنامه کنگره حزب گنجانده شد. اینکه من مؤلف این ماده الحاقی بودم، توسط یادداشتی از جانب کراسین ثابت می شود که هنوز در اختیار من است. این اتفاق در تاریخ حزب به خوبی در نزد کامنف و دیگران مشهور است.

مسئله دهقانان، مسئله نزدیک ساختن دهقانان به شوراهای کارگری، مسئله هماهنگ کردن کار با اتحادیه دهقانان، هر روزه توجه شورای پطرزبورگ را بیش از پیش به خود مشغول می داشت. آیا رادک خبر دارد که رهبری شورا به من تفویض

شده بود؟ این یکی از صدها فرمولی است که من در آن ایام در باره وظایف تاکتیکی انقلاب نوشتم:

"پرولتاریا "شوراهای" شهر را بوجود می آورد که عملیات مبارزه توده های شهری را هدایت می کند، و وحدت جنگی با ارتش و دهقانان را در دستور روز قرار می دهد." (ناچالو، شماره ٤، ١٧ نوامبر (تقویم جدید، ٣٠ نوامبر)١٩٠٥) باید اقرار کنم که کسل کننده و حتی شرم آور است که برای اثبات اینکه هیچگاه در باره "جهش" از استبداد به سوسیالسیم صحبت نکرده ام باید نقل قول شاهد بیآورم. اما چاره ای نیست. به عنوان مثال در فوریه ١٩٠٦، مطالب زیر را پیرامون وظایف مجلس مؤسسان نوشتم، بدون آنکه بهیچوجه این مجلس را در مقابل شوراها قرار دهم. کاری که رادک، به دنبال استالین، اکنون با عجله در مورد چین می کند تا با جاروی ماوراء چپی آثار سیاست فرصت طلبانه دیروزی را پاک کند.

"مردم رهائی یافته، با قدرت خود، مجلس مؤسسان را تشکیل خواهند داد. مجلس مؤسسان وظایفی عظیم برعهده خواهد داشت. این مجلس باید دولت را بر پایه اصول دموکراسی، یعنی بر پایه اصول حاکمیت مطلق مردم، تجدید بنا کند. این مجلس موظف خواهد بود که سازمان مسلح مردم را ایجاد کند، اصلاحات گسترده ارضی (زمین) را اجرا کند، هشت ساعت کار روزانه و مالیات بر درآمد تصاعدی را معمول دارد." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص٣٤٩)

و این چیزی است که من، در سال ١٩٠٥، در یک اعلامیه تهییج کننده تبلیغاتی، بخصوص در مورد مسئله به اجرا گذاردن "فوری" سوسیالیسم نوشتم:

"آیا قابل تصور است که بتوان سوسیالیسم را فوراً در روسیه به اجرا گذارد؟ خیر، روستای ما بسیار تاریک و ناآگاه است. هنوز سوسیالیست های واقعی بسیار کمی در میان دهقانان وجود دارند. ما ابتدا باید استبداد را، که توده های مردم را در ظلمت نگاه می دارد، سرنگون کنیم. روستائیان بی بضاعت باید از پرداخت کلیه مالیات ها معاف گردند، مالیات بردرآمد تصاعدی، تحصیلات مجانی اجباری باید اجرا گردد، و

بالاخره پرولتاریا و نیمه پرولتاریای روستائی باید با پرولتاریای شهری در یک ارتش واحد سوسیال دموکراتیک متحد گردند. تنها این ارتش می تواند انقلاب عظیم سوسیالیستی را به پیروزی برساند." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص ۲۲۸)

بنابراین نتیجه می شود که من میان مراحل دموکراتیک و سوسیالیستی انقلاب تفاوت هائی قایل شدم. و این مدت ها پیش از زمانی است که رادک، به پیروی از استالین و تلمان، به موعظه کردن من در مورد این مسئله بپردازد. بیست دو سال پیش نوشتم:

"هنگامیکه نظریه انقلاب مداوم در مطبوعات سوسیالیستی فرموله شد- نظریه ای که به همراه رشد برخوردهای اجتماعی، قیام بخش های جدیدی از توده ها و حملات بی پایان پرولتاریا بر امتیازات اقتصادی و سیاسی طبقات حاکم نابودی استبداد و فئودالیسم را به انقلاب سوسیالیستی پیوند می دهد- باری، مطبوعات "مترقی" ما بالاتفاق دست به جنجال خشم آلودی زدند." (انقلاب ما، ۱۹۰۶، ص۲۵۸)

پیش از هر چیز، مایلم توجه خواننده را به تعریف انقلاب مداوم که در این کلمات مستتر است جلب کنم: این نظریه نابودی نظام قرون وسطائی را، از طریق تعدادی برخوردهای شدت یابنده اجتماعی، به انقلاب سوسیالیستی پیوند می دهد. پس جهش چه شد؟ نادیده گرفتن محله دموکراتیک کجاست؟ و گذشته از اینها، آیا این همان چیزی نیست که عملاً در سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد؟

در ضمن، قابل ذکر است که جنجال مطبوعات "مترقی" در سال ۱۹۰۵، بر سر انقلاب مداوم، با جنجال غیرمترقی قلمزنان مزدور امروزی که با یک تأخیر کوتاه یک ربع قرنی وارد معرکه شده اند به هیچوجه قابل مقایسه نیست.

طرز برخورد نوایا ژیزن، مهمترین ارگان جناح بلشویک در آن زمان که تحت سردبیری هوشیارانه لنین بود، نسبت به مسئله انقلاب مداوم که از جانب من در مطبوعات مطرح شد چگونه بود؟ مطمئناً، این نکته خالی از لطف نیست. در جواب

مقاله ای در روزنامه "رادیکال" بورژوائی ناشاژیزن (زندگی ما) که کوشیده بود نظریات "عقلانی تر" لنین را در مقابل "انقلاب مداوم" تروتسکی قرار دهد، نوایاژیزن بلشویک (در ۲۷ نوامبر ۱۹۰۵) چنین پاسخ داد:

"این فرضیه بی پایه، البته به کلی مزخوف است. رفیق تروتسکی گفت که انقلاب پرولتاریائی می تواند، بدون آنکه در مرحله نخستین متوقف شود، به راه خود ادامه داده، استثمارگران را از سر راه بردارد، لنین، از سوی دیگر، خاطرنشان ساخت که انقلاب سیاسی تنها گام اول است. مبلغ ناشاژیزن مایلست در اینجا تضادی بیابد... همه سوء تفاهم از آنجا ناشی می شود که اولاً، ناشاژیزن از نام انقلاب اجتماعی هم سراپا وحشت می شود، ثانیاً، این نشریه آرزومند است که نوعی اختلاف نظر شدید و چشمگیر ما بین سوسیال دموکرات ها پیدا کند، ثالثاً، اصطلاح "با یک ضربه" است که رفیق تروتسکی بکار می برد. در شماره ۱۰ ناچالو رفیق تروتسکی عقیده خود را به وضوح شرح میدهد:

"رفیق تروتسکی می نویسد، "پیروزی کامل انقلاب به معنی پیروزی پرولتاریاست. لکن این پیروزی، به نوبه خود نشان دهنده تداوم انقلاب در آینده است. پرولتاریا وظایف اساسی دموکراتیک را جامه عمل می پوشاند، و خود منطق مبارزه آتی پرولتاریا برای تثبیت تسلط سیاسی اش، در لحظه معینی مسایل صرفاً سوسیالیستی را در مقابلش مطرح می کند. میان برنامه حداقل و برنامه حداکثر (برنامه سوسیال دموکراسی) یک تداوم انقلابی ایجاد می گردد. مسئله بر سر یک "ضربه" یا یک روز و یا یک ماه نیست، بلکه مسئله بر سر کل یک دوران تاریخی است. کوشش برای تعیین مدت آن از قبل، کاری عبث خواهد بود."

این سند از جهتی به موضوع جزوه فعلی خاتمه می دهد. آیا می توان تمام انتقادات بعدی وراث قلابی را روشن تر، دقیق تر و بدون چون و چرا تر از آنچه که رفت پاسخ داد، پاسخی که در مقاله روزنامه من آمده و نوایاژیزن لنین آنرا چنان تأییدانه نقل می کند؟ مقاله من تشریح کرد که پرولتاریای پیروز، در پروسه انجام وظایف

دموکراتیک، بنا به منطق موقعیت خود، در یک مرحله معین ناگزیر در مقابل مسائل سوسیالیستی خالص قرار خواهد گرفت. تداوم بین برنامه حداقل و برنامه حداکثر درست در همین نکته نهفته است. تداومی که بطور اجتناب ناپذیری از دیکتاتوری پرولتاریا بر می خیزد. من برای منتقدین آثارم در جرگه خرده بورژواهای آن زمان توضیح دادم که نه این یک ضربه است نه یک جهش، بلکه کل یک دوران تاریخی است. و نشریه نواياژيزن لنین نیز کاملاً همبستگی خود را با این چشم انداز اعلام داشت. حتی مهمتر از آن، امیدوارم، این حقیقت باشد که صحت این نظریه در مسیر عملی رویدادها و در سال ۱۹۱۷ بطور قطعی ثابت شد.

صرف نظر از خرده بورژواهای دموکرات ناشاژیزن، عمدتاً منشویک ها بودند که در سال ۱۹۰۵، و بخصوص در سال ۱۹۰۶، پس از آنکه شکست انقلاب آغاز شده بود، از "جهش" خیالبفانه من از دموکراسی به سوسیالیسم سخن می گفتند. در بین منشویک ها به ویژه مارتینف و یاردانسکی متوفی بودند که در این زمینه بیش از همه درخشیدند. ناگفته نماند که این دو نفر بعدها به استالینیست های سفت و سختی بدل شدند. در پاسخ نویسندگان منشویکی که در پی نسبت دادن "جهش به سوسیالیسم" به من بودند، طی مقاله بخصوصی در سال ۱۹۰۶، به تفصیل و به سبک عوام فهم، نه فقط اشتباه بلکه حماقت چنین ادعاهائی را متذکر شدم. من امروز می توانم این مقاله را تقریباً به همان صورت سابق در جواب انتقادات وراث قلابی تجدید چاپ کنم. لکن شاید کافی باشد که نتیجه مقاله را در جملات زیر خلاصه کنم:

"من به خوبی درک می کنم- و باید منتقدم یاردانسکی را مطمئن سازم- که جهش از روی یک مانع سیاسی آن هم در مقاله یک روزنامه به هیچوجه به معنی فایق آمدن بر این مانع در عمل نیست." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص٤٥٤)

شاید این کافی باشد؟ اگر نیست، من می توانم به ارائه دادن سند ادامه بدهم، تا منتقدینی مانند رادک نتوانند بگویند که در باره مسئله ای که آنقدر شجاعانه در موردش قضاوت می کنند، اطلاعات "در دسترس" نداشته اند.

جزوه کوچک تاکتیک های ما که من در سال ۱۹۰۶ در زندان نوشتم و بلافاصله بوسیله لنین منتشر شد، حاوی نتایج گویای زیر است:

"پرولتاریا قادر خواهد بود به قیام در روستا اتکاء کند، و در شهرها، این مراکز حیات سیاسی، جنبشی را که قادر به شروع آن بوده به پایانی پیروزمند برساند. پرولتاریا، با اتکاء به نیروهای وسیع دهقانان، و نیز رهبری آنان، نه تنها آخرین ضربه پیروزمندانه را به ارتجاع وارد می آورد، بلکه می داند چگونه پیروزی انقلاب را تأمین نماید." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت اول، ص٤٤٨)

آیا این شباهتی به نادیده گرفتن دهقانان دارد؟ در ضمن، در همین جزوه، نظریه زیر نیز پرورش یافته است:

"تاکتیک های ما، که براساس تکامل مقاومت ناپذیر انقلاب محاسبه شده، البته نباید اجتناب ناپذیری یا امکان و یا حتی احتمال صور و مراحل نهضت انقلابی را نادیده بگیرد." (مجموعه آثار، جلد دوم، ص٤٣٦)

آیا این شباهتی به یک جهش خیالی دارد؟

در مقاله خود، درسهای اولین شورا (۱۹۰۶)، من چشم انداز تکامل بعدی انقلاب (یا آنگونه که واقعیت یافت، یعنی انقلاب جدید) را چنین توصیف کردم:

"تاریخ خود را تکرار نمی کند- و شورای جدید نیز اجباری نخواهد داشت که حوداث این پنجاه روز (از اکتبر تا دسامبر ۱۹۰۵) را تکرار کند، در عوض می تواند برنامه خود را برای عمل یکسره از این دوره وام بگیرد. این برنامه کاملاً روشن است. همکاری انقلابی با ارتش، دهقانان، و پائین ترین اقشار بی چیزان خرده بورژوائی شهری، محو و نابودی استبداد و متلاشی کردن سازمان های مادی آن؛ برخی از طریق تجدید سازمان و برخی دیگر از طریق انحلال فوری ارتش، با متلاشی کردن دستگاه بوروکراتیک پلیس. هشت ساعت کار روزانه. تسلیح مردم، و بالاتر از همه پرولتاریا. تبدیل شوراها به ارگان های خودمختاری انقلابی شهر. ایجاد شوراهای نمایندگان دهقانان (کمیته های دهقانی) به عنوان ارگان های انقلاب ارضی

www.hks-iran.com

در نقاط مختلف. سازماندهی انتخابات مجلس مؤسسان. و مبارزات انتخاباتی براساس برنامه مشخص عمل برای نمایندگان مردم." (مجموعه آثار، جلد دوم، قسمت دوم، ص۲۰۶)

آیا این شباهتی به جهش از روی انقلاب ارضی، یا کم بها دادن به مسئله دهقانان، در مجموع، دارد؟ آیا این شباهتی به این دارد که من نسبت به وظایف دموکراتیک انقلاب کور بوده ام؟ خیر، شباهتی ندارد. پس تصویر سیاسی ای که رادک رسم کرده به چه چیز شباهت دارد؟ ابداً به هیچ چیز.

رادک، بزرگوارانه لکن بطرزی بسیار مبهم، موضع مرا در سال ۱۹۰۵، که خود آنرا تحریف می کند، و از موضع آن زمان منشویک ها تفکیک می کند، بدون آنکه بیندیشد که خود سه چهارم انتقادات منشویکی را تکرار می کند؛ رادک قدوسانه توضیح می دهد که اگر چه تروتسکی همان شیوه منشویک ها را به کار می برد، معهذا هدف دیگری داشت. رادک، با این فرمول ذهنی، بررسی خود را از مسئله به کلی بی اعتبار می سازد. حتی لاسال می دانست که هدف بستگی دارد به وسیله و در تحلیل نهائی از آن تأثیر می پذیرد. او حتی در مورد این موضوع یک نمایشنامه نوشت (فرانتزفون زیکینگن). لکن یکسان بودن شیوه من و منشویک ها از کجا سرچشمه می گیرد؟ طرز برخورد نسبت به دهقانان. رادک، به عنوان مدرک، به سه سطر جدلی از مقاله ۱۹۱۶ لنین، مذکور در بالا، اشاره می کند. مع الوصف، خود بطور ضمنی اشاره می کند که لنین با وجودیکه در این مقاله از تروتسکی نام می برد، در حقیقت جدل او علیه بوخارین و رادک می باشد. علاوه بر این نقل قول از لنین، که همانگونه که مشاهده کردیم، بوسیله کل محتوی مقاله لنین رد می شود، رادک به خود تروتسکی نیز اشاره می کند. من در مقاله ای در سال ۱۹۱۶، ضمن برملا ساختن نظریات تو خالی منشویکی، این سوال را مطرح کردم: اگر این بورژوازی لیبرال نخواهد بود که رهبری را به عهده می گیرد، پس چه کسی وظیفه رهبری را به عهده خواهد گرفت؟ بهر طریق، شما منشویک ها که بهیچ وجه به نقش

www.hks-iran.com

سیاسی مستقل دهقانان اعتقاد ندارید. بدین ترتیب رادک مچ مرا حنا بدست می گیرد: تروتسکی در مورد نقش دهقانان بامنشویک ها "توافق" داشت. منشویک ها معتقد بودند که جایز نیست بخاطر یک اتحاد مشکوک و غیرقابل اطمینان با دهقانان، بورژوازی لیبرال را از خود "برانیم". این بود "شیوه" منشویک ها"؛ در حالی که نظر من عبارت از این بود که باید بورژوازی لیبرال را کنار زد و برای کسب رهبری دهقانان انقلابی مبارزه نمود. در مورد این مسئله اساسی من هیچ اختلافی با لنین نداشتم. و اگر، در طی مبارزه علیه منشویک ها، به آنها گفتم، "شما که بهرحال نقش رهبری برای دهقانان قایل نیستید"، برخلاف آنچه رادک سعی به چاشنی کردن دارد، به معنی توافق با "شیوه" منشویک ها نیست، بلکه طرح روشن وصریح دو شق مختلف است: یا دیکتاتوری توانگران لیبرال یا دیکتاتوری پرولتاریا.

همین استدلال کاملاً صحیح را که من در سال ۱۹۱۶ علیه منشویک ها اقامه کردم، و رادک سعی می کند امروزه غیرمنصفانه علیه خود من بکار ببرد، نه سال قبل از آن در کنگره ۱۹۰۷ لندن نیز، هنگامیکه از تز بلشویک ها پیرامون طرز برخورد با احزاب غیرپرولتاریائی دفاع می کردم، مورد استفاده قرار دادم. من در اینجا بخش اصلی سخنرانیم را در لندن نقل می کنم. این سخنرانی، در اولین سال های انقلاب، مکرراً در مجموعه مقالات و کتب مختلفی چاپ می شد که بیانگر موضع بلشویکی نسبت به طبقات و احزاب در انقلاب بود. آنچه که من در این سخنرانی گفتم، که شامل فرمول مجمل تئوری انقلاب مداوم است، چنین بود:

"در نظر رفقای منشویک، نظریات خودشان بغایت بغرنج بنظر میآید. من بکرات اتهاماتی از آنان شینده ام مبنی بر این که مفهوم من از سیر انقلاب روسیه بسیار ساده است. و تازه، نظریات منشویک ها، علیرغم تلّون شدیدشان، که خود شکلی از پیچیدگی است- و شاید درست بعلت این تلّون شدید- به صورت الگوی بسیار ساده ای در می آید که فهمیدنش حتی برای آقای میلیوکف نیز ساده است.

www.hks-iran.com

"در مؤخره ای بر کتاب، نتیجه انتخابات دومین دومای[۱۱] دولتی چه بود؟، که اخیراً منتشر گردیده، رهبر ایدئولوژیک حزب کادت می نویسد: "در مورد گروه های چپ به معنی اخص کلمه، یعنی، گروه های سوسیالیست و انقلابی، توافق با آنها مشکل تر خواهد بود. اما حتی در این مورد نیز، اگر دلایل قاطع مثبتی وجود نداشته باشد، لااقل چند دلیل منفی مهم موجودند که به توافق رسیدن با ما را تا حدی تسهیل می سازند. هدف آنها اینست که از ما انتقاد کرده و ما را بی اعتبار سازند؛ تنها به همین دلیل هم که شده لازم است ما حاضر بوده و عمل بکنیم. همانگونه که می دانیم، نه فقط در نظر سوسیالیست های روسی بلکه در نظر کلیه سوسیالیست های جهان، انقلابی که اکنون دارد صورت می گیرد یک انقلاب بورژوائی است نه سوسیالیستی. انقلابی است که قرار است بدست دموکراسی بورژوائی به انجام برسد. فراتر رفتن از این دموکراسی... چیزی است که هیچ سوسیالیستی در جهان حاضر به انجام آن نیست، و اگر مردم تعدادی زیاد از آنان را به دوما فرستادند، این دقیقاً نه به این منظور بود که اینک سوسیالیسم را تحقق ببخشند و نه اینکه بدست خود برنامه های رفرم "بورژوائی" را انجام دهند... برای آنها بیشتر مقرون به صرفه است که نقش پارلمانتاریست ها را بما بسپارند تا آنکه خود را با اجرای این نقش به مخاطره بیاندازند."

"همانگونه که ملاحظه می کنیم، میلیوکف مستقیماً مسئله را در مقابل ما مطرح می سازد. نقل قول بالا مهمترین عوامل در طرز برخورد منشویکی نسبت به انقلاب و رابطه بین دموکراسی بورژوائی و دموکراسی سوسیالیستی را مطرح می سازد."

"انقلابی که اکنون دارد صورت می گیرد یک انقلاب بورژوائی است نه سوسیالیستی- این اولین و مهمترین نکته است. انقلاب بورژوائی "باید بدست دموکراسی بورژوائی به انجام برسد"- این دومین نکته است. دموکراسی سوسیالیستی نمی تواند با دست خود برنامه های رفرم بورژوائی را انجام دهد، نقش سوسیالیست ها در حد یک اپوزیسیون باقی می ماند: "انتقاد و بی اعتبار ساختن"-

www.hks-iran.com

این نکته سوم است. و در پایان،- به عنوان نکته چهارم- برای آنکه سوسیالیست ها را قادر سازیم در اپوزیسیون باقی بمانند "ضروریست که ما (یعنی دموکراسی بورژوائی) حاضر بوده و عمل کنیم."

"ولی اگر ما حاضر نباشیم چه خواهد شد؟ و اگر یک دموکراسی بورژوائی که بتواند در رأس انقلاب پیش بتازد وجود نداشت، چه باید کرد؟ آن وقت باید آن را اختراع کرد. این درست همان نتیجه ایست که منشویسم به آن می رسد. منشویم در تخیل خود دموکراسی بورژوائی، و خواص و تاریخ آن را بوجود می آورد.

"ما، به عنوان ماتریالیست، باید قبل از هر چیز سوال مربوط به پایه های اجتماعی دموکراسی بورژوائی را مطرح کنیم: دموکراسی بورژوائی بر پایه کدام قشر و یا طبقه ای می تواند استوار باشد؟

"ما همه در این نکته متفق القولیم که بورژوازی بزرگ به عنوان یک نیروی انقلابی اصلاً مطرح نیست. حتی در زمان انقلاب کبیر فرانسه، که به مفهوم وسیع کلمه یک انقلاب ملی بود، عده ای از صاحبان صنایع لیون یک نقش ضدانقلابی بازی کردند. لکن به ما می گویند که بورژوازی متوسط، و عمدتاً خرده بورژوازی، نیروی رهبری کننده انقلاب بورژوائی است. ولی این خرده بورژوازی معرف چیست؟

"ژاکوبین ها به دموکراسی شهری که از درون اتحادیه های صنفی صنعتگران برخاسته بود، اتکاء کردند. استادکاران کوچک، شاگردان آنها، و جمعیت شهری که با اینها پیوند نزدیک داشتند، ارتش انقلابی سنکولات ها- ستون اصلی حزب رهبر مونتانارد- را بوجود آوردند. دقیقاً همین توده فشرده جمعیت شهری بود- که مکتب طولانی تاریخی اتحادیه صنفی صنعتگران را گذارنده- و تمام بار انقلاب را به دوش کشید. نتیجه عینی انقلاب ایجاد شرایط "طبیعی" برای استثمار سرمایه داری بود. لکن، مکانیسم اجتماعی پروسه تاریخی این نتیجه را ببار آورد که شرایط برای سلطه ی بورژوائی بدست "مردم بی سر وپا"، دموکراسی خیابانی و سنکولات ها فراهم گردد. دیکتاتوری تروریستی آنها جامعه بورژوائی را از کثافت مزبله قدیمی

پـاک کـرد و پـس از آن، بـورژوازی بعـد از واژگـون کـردن دیکتـاتوری دموکراسـی خرده بورژوازی، به قدرت رسید.

"اکنون سئوال می کنم- متأسفانه این اولین بار نیست که این سوال را می کنم- اگر پرولتاریا در اپوزیسیون بمانـد، کدام طبقـه اجتمـاعی در کشور مـا دموکراسی انقلاب بورژوائی را علم خواهد کرد، آن را به قدرت خواهد رساند، و به آن امکان خواهد داد که وظایف عظیم را انجـام دهد؟ این سوال اصلی است و من این سوال را دوبـاره از منشویک ها دارم.

"درسـت اسـت کـه در کشـور مـا تـوده عظیمـی از دهقانـان انقلابی وجـود دارد. امـا رفقای منشویک نیز مثل من می دانند کـه دهقانـان هر قدر هم کـه انقلابی باشند قـادر نیستند که یک نقش سیاسی مستقل بـازی کننـد، چـه رسـد بـه ایفـای یـک نقش رهبری سیاسی. دهقانـان، بـدون شـک، مـی تواننـد بـه عنـوان نیروئـی عظیم در خـدمت انقـلاب قرار گیرند، لـکن شایسته یـک مارکسیست نیست که معتقد باشد کـه یـک حزب دهقـانی قادر خواهد بـود خـود را در رأس یـک انقلاب بـورژوائی قرار دهد و بـه ابتکـار خـود، نیروهای تولیدی کشور را از قید زنجیرهای کهن بـه رهانـد. در جامعـه مـدرن شـهر بر کشور تفوق دارد و تنها شـهر مـی توانـد نقش برتر را در انقـلاب بـورژوائی بـه عهـده بگیرد*.

"خـوب، حـالا آن دموکراسـی شـهری کـه در کشـور مـا قـادر بـه رهبـری ملـت باشـد کجاسـت؟ رفیـق مـارتینف بارهـا ذره بـین بدسـت در جسـتجوی آن بـوده اسـت. معلمـان سـاراتوفی[۲۰]، وکـلای پطرزبـورگی، و آمـارگران مسـکوئی را کشـف کـرده اسـت. مارتینف، مانند کلیه هم مسلکانش، به تنها چیزی که نمی خواست توجـه کنـد ایـن بـود کـه در انقـلاب روسـیه، پرولتاریـای صـنعتی همـان عرصـه ای را اشـغال کـرده کـه در

---

* آیا منتقدین دیر از راه رسیده انقلاب مداوم با این موضوع موافقند؟ آیا حاضرند این اصل کلی را در مورد ممالک شرقی، چین و هند و غیره نیز تعمیم بدهند؟ آری یا خیر؟ ل.ت.

www.hks-iran.com

اواخر قرن هیجدهم در اشغال دموکراسی نیمه پرولتاریائی پیشه وران سنکولات بود. رفقا، من توجه شما را به این حقیقت اساسی متوجه می سازم.

"صنایع بزرگ ما بطور اورگانیک از بطن صنایع دستی ما برنخاست. تاریخ اقتصادی شهرهای ما دوران صنفی را ابداً نمی شناسد. سرمایه داری صنعتی در کشور ما تحت فشار مستقیم و آنی سرمایه اروپائی بوجود آمد و در حقیقت سرزمینی اساساً بکرو بدوی را، بدون آنکه با مقاومت فرهنگ صنایع دستی مواجه شود، بدست آورد. سرمایه خارجی از طریق وام های دولتی و مجاری ابتکارات خصوصی به کشور ما سرازیر شده، سپاه پرولتاریای صنعتی را به دور خود جمع کرد و از رشد و توسعه صنایع دستی جلوگیری به عمل آورد. در نتیجه این پروسه، به هنگام انقلاب بورژوائی، یک پرولتاریای صنعتی، از عالیترین و پیشرفته ترین نوع خود، به عنوان قدرت اصلی در شهرها به ظهور رسید. این یک حقیقت است. منکر آن نمی توان شد، و باید آن را مبنای نتیجه گیریهای تاکتیکی انقلابی خود قرار دهیم.

"اگر رفقای منشویک به پیروزی انقلاب ایمان دارند، و یا فقط این پیروزی را ممکن می دانند، آن وقت نمی توانند منکر این حقیقت شوند که در کشور ما جز پرولتاریا هیچ مدعی تاریخی دیگری برای کسب قدرت وجود ندارد. همانگونه که دموکراسی خرده بورژوائی شهری در انقلاب کبیر فرانسه خود را در رأس ملت انقلابی قرار داد، درست به همان طریق نیز- اگر انقلاب اصلاً چشم اندازی برای پیروزی داشته باشد- پرولتاریا، که تنها دموکراسی انقلابی در شهرهای ماست، باید تکیه گاهی در توده های دهقانی بیابد و خود را به قدرت برساند.

"حکومتی که مستقیماً به پرولتاریا متکی باشد، و بوسیله پرولتاریا به دهقانان انقلابی اتکاء کند، هنوز به معنی دیکتاتوری سوسیالیستی نیست. من فعلاً به چشم اندازهای دورتری که در مقابل یک حکومت پرولتاریائی قرار دارد نمی پردازم. شاید پرولتاریا هم، مانند دموکراسی ژاکوبین ها، محکوم به سقوط باشد، تا جا برای تسلط بورژوازی باز شود. من تنها می خواهم یک نکته را روشن کنم: اگر جنبش

انقلابی در کشور ما- همانگونه که پلخانف پیش بینی کرد- به عنوان یک جنبش کارگری پیروز گردد، آنوقت پیروزی انقلاب تنها به عنوان پیروزی انقلابی پرولتاریا امکان پذیر می باشد- درغیر این صورت پیروزی مطلقاً غیرممکن است.

"من به شدیدترین نحوی بر این نتیجه نهائی پافشاری می کنم. اگر فرض شود که تضاد اجتماعی ما بین پرولتاریا و توده های دهقانی مانع از آن خواهد شد که پرولتاریا خود را در رأس دهقانان قرار دهد، و اینکه خود پرولتاریا هم به اندازه کافی برای کسب پیروزی توانائی ندارد- آن وقت لزوماً باید باین نتیجه رسید که اصلاً پیروزی نصیب انقلاب ما نمی گردد. تحت چنین شرایطی، محصول طبیعی انقلاب توافقی میان بورژوازی لیبرال و مقامات دولت قدیم خواهد بود. این شقی است که به هیچوجه نمی توان منکر امکان وقوع آن شد. لکن روشن است که شق اخیر در مسیر شکست انقلاب قرار داشته و محصول ضعف درونی آن می باشد. در اصل تمام تحلیل منشویک ها- و مهمتر از همه، ارزیابی آنها از پرولتاریا و مناسبات احتمالی آن با دهقانان- آنها را به نحو گریز ناپذیری به راه بدبینی انقلابی هدایت می کند.

"لکن آنها لجوجانه از این راه روی بر می تابند و بر مبنای دموکراسی بورژوائی یک خوش بینی انقلابی تولید می کنند.

"طرز برخورد آنان با کادتها از همین جا سرچشمه می گیرد. برای آنها، کادت ها سمبل دموکراسی بورژوائی هستند، و دموکراسی بورژوائی مدعی طبیعی کسب قدرت انقلابی.....

"پس شما بر پایه چه اساسی معتقدید که کادتها بر خواهند خاست و سربلند خواهند کرد؟ براساس واقعیات تکامل سیاسی؟ خیر، بر پایه طرحی که خود ساخته اید. برای اینکه انقلاب به سرانجام برسد" شما به دموکراسی بورژوائی شهری نیازمندید، مشتاقانه آن را جستجو می کنید. و چیزی جز کادت ها نمی یابید. و در رابطه با آنها بی اندازه خوش بین هستید، به آنها جامه مناسب می پوشانید، می خواهید آنها را مجبور کنید که نقش خلاقی بازی کنند، نقشی که نمی خواهند بازی کنند، نمی توانند

بازی کنند و بازی نخواهند کرد. در پاسخ به سوال اساسی خود- که بارها مطرحش کرده ام- هیچ جوابی نشنیده ام. شما هیچ تشخیصی از انقلاب ندارید. سیاست شما فاقد هرگونه چشم انداز وسیعی است.

"و در این رابطه، طرز برخورد شما با احزاب بورژوائی با کلماتی فرموله می شود که کنگره حزب باید آن را خوب بخاطر بسپارد: "به اقتضای زمان" پرولتاریا نباید به مبارزه سیستماتیکی برای نفوذ بر توده مردم دست بزند، نباید اقدامات تاکتیکی خود را برطبق یک نظریه واحد تعیین کند- نظریه ای که طبق آن کلیه رنجبران و درماندگان را به دور خود متحد سازد و به قهرمان و رهبر آنان بدل شود." (صورت جلسات و قطعنامه های کنگره پنجم حزب، ص ۵- ۱۸۰)

این سخنرانی، که کلیه مقالات، سخنرانی ها، و اقدامات مرا در طول سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ به اختصار جمع بندی می کند، مورد تأیید کامل بلشویک ها قرار گرفت- از ذکر روزالوکزامبورگ و تیشکو می گذرم (که براساس این سخنرانی، روابط نزدیکتری میان ما بوجود آمد که منجر به همکاری من با نشریه لهستانی آنها شد). لنین که برخورد آشتی طلبانه مرا با منشویک ها مورد اغماض قرار نداد- و حق با او بود- نظر خود را در باره نطق من با یک احتیاط عمدی، چنین بیان کرد:

"من صرفاً می خواهم تذکر بدهم که تروتسکی، در کتاب کوچک خود به نام در دفاع از حزب علناً همبستگی خود را با کائوتسکی- که در باره منافع اقتصادی مشترک پرولتاریا و دهقانان در انقلاب کنونی روسیه نوشته- ابراز کرده است. تروتسکی جایز و مقتضی بودن یک اتحاد چپ (با دهقانان- ل.ت) را علیه بورژوازی لیبرال فهمیده است. برای من این حقایق کافی است تا نزدیکتر شدن تروتسکی را به نظریاتمان تشخیص بدهم. جدا و مستقل از مسئله "انقلاب مداوم"، بین ما یک همبستگی بر سر نکات اساسی مسئله مناسبات با احزاب بورژوائی وجود دارد." (لنین، جلد هشتم، ص۴۰۰)

www.hks-iran.com

لنین در نطق خود به ارزیابی کلی از تئوری انقلاب مداوم دست نزد، چرا که من نیز، در سخنرانی خود، چشم انداز دورتر دیکتاتوری پرولتاریا را پرورش ندادم، مسلماً او اثر اساسی مرا در باره این مسئله نخوانده بود، درغیر این صورت از "نزدیکتر شدن" من به مفاهیم بلشویکی به عنوان مطلبی تازه سخن نمی گفت. زیرا، سخنرانی من در لندن تنها تکرار فشرده آثارم در سال های ۱۹۰۵- ۱۹۰۶ بود. لنین، بسیار محتاطانه، نظریات خود را بیان کرد، زیرا من در خارج از جناح بلشویک ها قرار داشتم. با این وجود یا شاید صریحتر بگویم درست به همین علت، کلمات او جائی برای تعبیرات غلط باقی نمی گذارد. لنین "بین ما همبستگی بر سر نکات اساسی مسئله" نسبت به طرز برخورد با دهقانان و بورژوازی لیبرال را برقرار کرد. این همبستگی، برخلاف آنچه که رادک مغشوشانه معرفی می کند مربوط به هدف های من نبود، بلکه دقیقاً مربوط به شیوه بود. اما در مورد چشم انداز گسترش انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، درست در اینجاست که لنین محتاط می شود: "جدا و مستقل از مسئله انقلاب مداوم." معنی این احتیاط چیست؟ واضح است که لنین، برخلاف وراث قلابی بی صفت و نادان، بهیچوجه انقلاب مداوم را با نادیده گرفتن دهقانان یا جهش از روی انقلاب ارضی مترادف نمی دانست. نظر لنین باین شرح است: تا چه حد انقلاب ما پیش خواهد رفت؟ آیا پرولتاریا در کشور ما زودتر از پرولتاریای اروپا به قدرت خواهد رسید؟ و این مطلب چه چشم اندازی برای سوسیالیسم می گشاید؟- من به این سوالات نمی پردازم، لکن در مورد مسئله اساسی مربوط به طرز برخورد پرولتاریا با دهقانان و بورژوازی لیبرال "ما بین ما همبستگی وجود دارد."

ما در بالا مشاهده کردیم که نشریه بلشویکی نوایا ژیزن، چه واکنشی نسبت به انقلاب مداوم، تقریباً در بدو تولدش، یعنی، از همان سال ۱۹۰۵، نشان داد. اجازه دهید بخاطر بیاوریم که ناشرین مجموعه آثار لنین، بعد از سال ۱۹۱۷، در باره این

www.hks-iran.com

تئوری چه اظهاراتی نموده اند. در یادداشت های جلد چهاردهم قسمت دوم، ص۴۸۱، چنین گفته می شود:

"او (تروتسکی) تئوری انقلاب مداوم را حتی پیش از انقلاب ۱۹۰۵ تدوین کرد و اکنون بخصوص شایان توجه است، و در آن اظهار داشت که انقلاب بورژوائی ۱۹۰۵ مستقیماً به یک انقلاب سوسیالیستی گذر خواهد کرد، و این اولین انقلاب از سلسله انقلابات ملی خواهد بود."

من قبول می کنم که این بهیچوجه به معنی تصدیق صحت کلیه مطالبی نیست که من در باره انقلاب مداوم نوشتم. لکن بهرطریق، تصدیق عدم صحت مطالبی است که رادک در مورد آن می نویسد. "انقلاب بورژوائی مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی گذر خواهد کرد"- ولی این دقیقاً تئوری "گسترش" است نه تئوری "جهش"، و از آن یک تاکتیک واقع بینانه نتیجه می شود، نه یک تاکتیک ماجراجویانه. و آیا معنی این کلمات چیست: "تئوری انقلاب مداوم که اکنون بخصوص شایان توجه است"؟ این بدان معنی است که انقلاب اکتبر بر آن جهات از تئوری که در گذشته برای بسیاری ناروشن و یا "غیرمحتمل" بنظر میرسد، نوری تازه افکنده و آنها را روشن نموده است. قسمت دوم از جلد چهاردهم مجموعه آثار لنین، در زمانی منتشر شد که نویسنده آن زنده بود. هزاران هزار از اعضای حزب این یادداشت ها را خوانده اند و هیچکس تا سال ۱۹۲٤ آنها را نادرست اعلام نکرد. و رادک هم تازه در سال ۱۹۲۸ به این فکر افتاد.

لکن از آنجائیکه رادک نه فقط از تئوری بلکه از تاکتیک ها هم سخن می گوید، لذا مهمترین استدلالی که هنوز برعلیه من باقی می ماند همانا خصلت شرکت عملی من در انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ می باشد. کار من در شورای پطرزبورگ در سال ۱۹۰۵ با تدوین نظریات من پیرامون ماهیت انقلاب مقارن بود. همان نظریاتی که اینک مورد حمله مداوم وراث قلابی قرار گرفته است. اما چگونه ممکن است که این نظریات بزعم آنان غلط، به هیچوجه در فعالیت های سیاسی من منعکس نشود، همان

فعالیت هائی که در برابر دیدگان همه صورت می گرفت و هر روز در مطبوعات منعکس می شد؟ ولی اگر فرض شود که این تئوری غلط در سیاست های من منعکس می شد، پس چرا کنسول های امروزی در آن زمان سکوت اختیار کردند؟ و مهمتر از آن، چرا لنین در آن ایام با تمام قوا از مشی شورای پطروگراد، چه در نقطه اوج انقلاب و چه پس از شکست آن، دفاع می کرد؟

عین همین سئوالات- شاید تنها بشکل شدیدتری- در مورد انقلاب ۱۹۱۷ نیز صدق می کند. در چندین مقاله که در نیویورک نوشتم. انقلاب فوریه را از دیدگاه تئوری انقلاب مداوم ارزیابی کردم. کلیه این مقالات اکنون تجدید چاپ شده اند. نتایج تاکتیکی از جانب من نتایجی که لنین در همین ایام در ژنو به آن رسیده بود، کاملاً مطابقت می کرد، و در نتیجه به همان سان با نتیجه گیری کامنف، استالین و سایر وراث قلابی، بطور آشتی ناپذیری در تضاد بود. هنگامیکه وارد پطروگراد شدم، هیچکس از من سوال نکرد که آیا من از "اشتباهم" در انقلاب مداوم دست برداشته ام یا خیر. اصلاً کسی نبود چنین سوالی بکند. استالین خجلت زده از گوشه ای به گوشه دیگر می خزید و تنها آرزویش این بود که حزب هر چه زودتر سیاستی را که او تا پیش از ورود لنین تعقیب می کرد، فراموش کند. یاروسلاوسکی، که هنوز الهام بخش کمیسیون کنترل نشده بود، همراه منشویک ها، اورجونیکیدزه و دیگران، در یاکوتسک یک نشریه مبتذل نیمه لیبرال منتشر می ساخت. کامنف لنین را به پیروی از تروتسکیسم متهم می نمود و وقتی مرا ملاقات کرد گفت: "حالا شما می توانید به ما بخندید." درستانه انقلاب اکتبر، من در ارگان مرکزی بلشویک ها راجع به چشم انداز انقلاب مداوم مطالبی نوشتم. به مخیله هیچکس خطور نکرد که در مقابل من موضع بگیرد. همبستگی من با لنین کامل و بدون چون و چرا بود. پس منتقدین من، از جمله رادک، حرفشان چیست؟ اینکه خود من تئوری ای را که از آن دفاع می کردم ابداً نفهمیده بودم، و اینکه در بحرانی ترین دوران تاریخ، با درستی کامل، مستقیماً برخلاف این تئوری عمل کردم؟ آیا آسانتر نیست قبول کنیم که منتقدین من از

www.hks-iran.com

درک انقلاب مداوم، مانند بسیار چیزهای دیگر، عاجز بودند؟ زیرا اگر فرض کنیم که این منتقدین دیر از راه رسیده این قدر خوب می توانند نه فقط عقاید خویش بلکه نظریات دیگران را نیز بررسی کنند، آن وقت چگونه می توان این مسئله را توجیه کرد که همه آنها بدون استثناء در انقلاب ۱۹۱۷ آن موضع به شدت نکبت بار را اتخاذ کردند و در انقلاب چین خود را برای همیشه شرمسار ساختند؟

لکن بهر طریق، برخی از خوانندگان ممکن است به ناگهان هوشیار گشته سوال کنند: در مورد مهمترین شعار تاکتیکی خود، "تزار نه، یک حکومت کارگری" چه می گوئید؟

این استدلال برای مجامع به خصوصی قاطعیت دارد. این شعار وحشتناک تروتسکی، "تزار نه!" در سراسر آثار همه منتقدین انقلاب مداوم دیده می شود؛ برای برخی از آنان، به عنوان آخرین، مهمترین و قاطعترین استدلال مطرح می شود؛ و برای بعضی دیگر به مثابه لنگرگاهی آماده برای مغزهای خسته.

این انتقاد طبیعتاً نزد "استاد" جهل و بی صداقتی[۲۱]، به ژرفترین عمق خود می رسد، و آن هنگامی است که در اثر بی همتایش، مسایل لنینیسم، می گوید:

"ما نمی خواهیم در باره طرز برخورد رفیق تروتسکی در سال ۱۹۰۵ به تفصیل جرّ و بحث کنیم (واقعاً که خیر!- ل.ت)، یعنی زمانیکه او به سادگی دهقانان را به عنوان یک نیروی انقلابی بکلی فراموش کرده و این شعار را مطرح ساخته بود، تزار نه، یک حکومت کارگری، یعنی، شعار انقلاب بدون دهقانان." (استالین، مسایل لنینیسم، ص۱۷۵- ۱۷٤)

علیرغم اینکه موضع من در مقابل این انتقاد نابود کننده چنان دفاع ناپذیر است که او حتی مایل به "بحث" مفصل بر سر آن نیست، مع الوصف مایلم به قرائن تسلی بخشی اشاره کنم. قرائن چندی وجود دارند که تقاضا دارم به آنها رسیدگی شود.

حتی اگر یکی از مقالات من در سال ۱۹۰۵ حاوی یک شعار منفرد، مبهم یا نامناسب می بود که ممکن بود موجب ایجاد سوء تفاهمی بشود، تازه در آن صورت

جایز نبود که اکنون، یعنی بعد از ۲۳ سال، آن را بطور مجزا در نظر گرفت. بلکه باید آن را در رابطه با سایر نوشته هایم در این مورد و مهمتر از آن، در رابطه با شرکت سیاسی من در حوادث بررسی کرد. این جایز نیست که برای خوانندگان فقط نام اثری را که برای آنها (همینطور برای خود منتقدین) ناآشنا است عنوان کرد و به این نام معنائی نسبت داد که با تمام آنچه که من نوشته ام و انجام داده ام در تضاد کامل است.

ولی شاید بی مناسبت نباشد اضافه کنم- ای منتقدین من!- که من هرگز، هیچگاه، و در هیچ جا شعار: "تزار نه، یک حکومت کارگری" را نه نوشته ام، نه ابزار کرده ام و نه پیشنهاد نموده ام! پایه استدلال اصلی داوران من را، گذشته از چیزهای دیگر، یک اشتباه شرم آور تشکیل میدهد. قضیه از این قرار است که در تابستان ۱۹۰۵ اعلامیه ای تحت عنوان "تزار نه، یک حکومت کارگری" توسط پارووس در خارج از روسیه نوشته و منتشر گردید. من در آن ایام مدت زمانی بود که بطور غیرقانونی در پطرزبورگ بسر می بردم و نه از نظر فکری و نه از نظر عملی، بهیچوجه رابطه ای با این اعلامیه نداشتم. مدت ها بعد از طریق مقالات جدلی از این اعلامیه با خبر شدم. من هرگز نه موقعیتی داشتم که در این باره اظهار نظر کنم و نه فرصتی. در مورد خود اعلامیه هم (مانند کلیه منتقدینم)، نه آن را خوانده ام و نه دیده ام. ا ین است جنبه واقعی این موضوع خارق العاده. من بسیار متأسفم که باید تلمان ها و سماردها را از این استدلال قانع کننده و سهل الانتقال محروم کنم. لکن واقعیت بسیار نیرومندتر از احساسات انسانی من است.

موضوع به اینجا نیز ختم نمی شود. تصادف چنان بی مبالات رویدادها را به هم ربط داد که در همان زمان که پارووس در خارج از روسیه اعلامیه ای را که برای من ناشناس بود تحت عنوان، "تزار نه، یک حکومت کارگری" منتشر ساخت. من در پطرزبورگ بطور غیرقانونی اعلامیه ای با عنوان "نه تزار، نه زمتسی[۲۲]، بلکه مردم!" منتشر ساختم. این عنوان، که در برگیرنده دهقانان و کارگران است و بارها در متن اعلامیه تکرار می شود، احیاناً باین سبب عنوان شده بود که به زبان ساده

ادعاهای بعدی مربوط به جهش از مرحله دموکراتیک انقلاب را رد نماید. این اعلامیه در (جلد دوم، قسمت اول، ص۲۵۶) مجموعه آثار من تجدید چاپ شده است. در آنجا هم چنین اعلامیه هائی از من موجودند که از جانب کمیته مرکزی بلشویکی منتشر شده اند و خطاب به دهقانانی است که به بیان نبوغ آمیز استالین "به سادگی فراموششان کرده بودم."

اما باز هم این تمام مطلب نیست. همین اواخر، رافس معروف، یکی از تئوریسین ها و رهبران انقلاب چین، در ارگان تئوریک کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی پیرامون همین شعار وحشتناکی که تروتسکی در سال ۱۹۱۷ مطرح کرده بود، مقاله ای نوشت. نه در سال ۱۹۰۵، بلکه در سال ۱۹۱۷! به هر طریق، عذر رافس منشویک موجه است- او تقریباً تا سال ۱۹۲۰ "وزیر" پتل یورا[۲۳] بود، و تحت فشار نگرانی نبرد علیه بلشویک ها، چگونه می توانست به آنچه که در اردوی انقلاب اکتبر رخ می داد توجه نماید؟ ولی هیئت تحریریه ارگان کمیته مرکزی چطور؟ این جای تعجب است. یک مزخرف کمتر یا بیشتر...

یک خواننده با وجدان که در کثافات سال های اخیر تعلیم یافته می تواند اظهار نظر کند، "ولی آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آیا با صدها و هزاران کتاب و مقاله به ما تعلیم نداده اند...؟

"آری دوستان، تعلیم دادند، و درست از همین روست که باید از نو آموخت. این خسارات و مخارج دوران ارتجاع است. در برابر آن کاری نمی توان کرد. تاریخ در امتداد یک خط مستقیم حرکت نمی کند و موقتاً به بن بست استالین برخورد کرده است."

www.hks-iran.com